

بررسی مثل‌های استان هرمزگان

زهره مکتوبیان*

چکیده

مثل جمله‌ای است کوتاه به نظم یا به نثر و دربردارنده‌ی پند و دستور اخلاقی و اجتماعی، که با وجود کوتاهی لفظ و سادگی و روانی، شنونده را در افکار عمیق فرو می‌برد.

از آن‌جا که ضرب‌المثل‌ها نشان دهنده‌ی پیشینه‌ی تاریخی مردم هر منطقه و در حکم شناسنامه‌ای برای آن‌ها می‌باشد و گردآوری فرهنگ عامه، یک ملت و منطقه را صاحب شناسنامه و پیشینه می‌کند، لذا بر آن شدیم تا به جستجوی شناخت عناصر بومی در مثل‌های انتخاب شده پردازیم و با نشان دادن اهمیت آن‌ها کاری در جهت حفظ فرهنگ این مناطق انجام دهیم.

مثل‌هایی که به آن‌ها پرداخته‌ایم البته از آن دسته‌ای نیستند که تنها در این دو منطقه (بندر خمیر و میناب) به کار روند و در فارسی نتوان برای آن‌ها نمونه‌ای یافت؛ بلکه در این نوشته سعی نگارنده بر این است که "مثل‌های بومی شده" را با معادل‌های فارسی آن ذکر کند و ان شاء الله آن دسته از ضرب‌المثل‌های خاص منطقه و بدون معادل را که زیاد هم نیستند در نوشته‌ای دیگر معرفی کند.

واژه‌های کلیدی: ضرب‌المثل، هرمزگان، فرهنگ عامه، جامعه شناسی

مقدمه

مثل جمله‌ای است کوتاه به نظم یا به نثر و دربردارنده‌ی پند و دستور اخلاقی و اجتماعی، که با وجود کوتاهی لفظ و سادگی و روانی، شنونده را در افکار عمیق فرو می‌برد. این نوع کلام که از

لطایف علم بدیع شمرده میشود آن چنان است که گوینده در کلام یا شاعر در بیت خود مطلبی گوید که طبایع آن را قبول کند و در زبان‌ها افتد. امثال و تعبیرات و اصطلاحات رایج در میان هر قوم و ملت یکی از ارکان مهم زبان و ادب آن قوم و نموداری از ذوق و قریحه و صفات روحی و اخلاقی و افکار و تصورات و رسم و عادات آن ملت است. (سعیدی، ۱۳۸۶: ۵۵). ضرب‌المثل‌ها به عنوان جزئی از فرهنگ در بین هر قوم و ملت مبین اندیشه و روحیه‌ی آنان است، که با زندگی آن ملت عجین شده و اگر چه اغلب در اذهان مردم به صورت ادب عامیانه و غیرمکتوب ثبت و ضبط شده اند، اما اهمیت آن‌ها از ادبیات مکتوب کمتر نیست. (قتالی، ۱۳۸۶: ۹).

ما در تکمیل پژوهش‌های انجام شده و در راستای مطالعه‌ی انواع داستانی کهن فارسی، ضرب‌المثل را به عنوان یک قالب ادبی برگزیده‌ایم تا با بررسی عناصر بومی موجود در آن‌ها به شناخت دقیقی از طرز زندگی، اقتصاد، آداب و رسوم و... برسیم. برای نیل به این هدف بر آن شدیم تا ضرب‌المثل‌های دو منطقه از مناطق استان هرمزگان را مورد بررسی قرار دهیم.

از آن جا که ضرب‌المثل‌ها نشان دهنده‌ی پیشینه‌ی تاریخی مردم هر منطقه و در حکم شناسنامه‌ای برای آن‌ها میباشد، لذا بر آن شدیم تا به شناخت عناصر بومی در مثل‌های انتخاب شده و همچنین نقش و ارتباط آن‌ها با زندگی روزمره‌ی مردم بپردازیم و با نشان دادن اهمیت آن‌ها کاری در جهت حفظ فرهنگ‌این مناطق انجام دهیم.

منطقه‌ی جنوب و به خصوص هرمزگان با توجه به قدمت دیرینه‌ی فرهنگی که آن را شایسته‌ی تحقیقات برجسته مینماید مستلزم پژوهش‌های گسترده‌ای است که متأسفانه به شکلی بایسته به این امر توجه نشده است. گرچه تحقیقاتی در زمینه‌ی جمع‌آوری فرهنگ عامه آن هم به صورت کلی از جمله فرهنگ مردم میناب سهراب سعیدی و ضرب‌المثل‌های بندر خمیر سید عبدالجلیل قتالی انجام گرفته اما به جرات می‌توان گفت مطالعه‌ی دقیق فرهنگ و ادبیات عامه ضرورتی انکارناپذیر است. اهمیت این گونه‌های داستانی کهن - ضرب‌المثل‌ها - در روشن شدن زوایای تاریک فرهنگ بومی نقش مهمی را ایفا می‌کند.

مجموعه‌ای که در پیش رو دارید، بخشی از ضرب‌المثل‌های بندر خمیر و میناب دو شهرستان از استان هرمزگان است.

ما تنها به آن دسته از ضرب‌المثل‌هایی پرداخته‌ایم که بومی شده اند، یعنی در فارسی معادل دارند ولی تغییر یافته‌ی آن به صورت محلی و بومی در این مناطق به کار می‌روند.

در این مجموعه که شامل بیست ضرب‌المثل منتخب از دو منطقه‌ی بندر خمیر و میناب می‌باشد، سعی نمودیم پس از آوردن هر ضرب‌المثل ترجمه‌ی فارسی آن آورده شود تا برای افراد غیر بومی و علاقه مند به چنین پژوهش‌هایی قابل فهم باشد، در مرحله‌ی بعدی در صورت وجود لغت و یا اصطلاح محلی که نیاز به توضیح دارد، آن لغت و یا اصطلاح معنا می‌شود، سپس معادل فارسی هر ضرب‌المثل عنوان شده و در پایان نتیجه گیری می‌آید.

لازم به ذکر است ضرب‌المثل‌های بندر خمیر با علامت*، و ضرب‌المثل‌های میناب با علامت** مشخص شده‌اند.

ضرب‌المثل‌ها

مثل‌های بومی شده

(آن دسته از ضرب‌المثل‌ها که در فارسی وجود دارد اما با کمی تغییر گویش در این مناطق به کار می‌روند).

۱. آدم نَادُنِت وُكَم سازی بچَمِد **

ádam-nádonet-vokam-sázi-bečamed

چَمیدَن: رقصیدن، با ناز حرکت کردن

آدم نمی‌داند به کدام سازش برقصد.

فارسی: آدم نمی‌داند به کدام سازش برقصد. (امثال و حکم دهخدا، ج ۱، ص ۲۶)، به کدام سازت برقصند. (همان، ص ۴۵۰)

۲. از تَش پُر اَخِیزِت *

az-taš-por-axizet

از آتش خاکسترایجاد می‌شود.

پُر: خاکستر

فارسی: از آتش خاکستر عمل می‌آید. (کوچه، ج ۲، ص ۹۲۹)

۳. اَگ تو دَرِیا پا هُنُسْتَد دَرِیا هُشک اَكُنْت *

aga-tú-deryá-púá-honosted-deryá-hošk-akont

اگر پایش را به دریا بگذارد، دریا خشک می‌شود.

فارسی: اگر به دریا برود خشک می‌شود. (امثال و حکم دهخدا، ج ۱، ص ۱۹۳)

۴. اَگه سالار دِلِی بَكَشِت شِیر ا نَرِی اَكَشِت **

aga-sálár-déli-bekašet-e-nari-akašet

اگر چوپان دلش بخواهد از نر هم می‌تواند شیر بدوشد. (افراد با سعی و تلاش به چیزهای محال هم می‌رسند).

سالار: چوپان، شبان

فارسی: دلش گر خواهد شیر از بز نر شبان تواند دوشید. (امثال و حکم دهخدا، ج ۲، ص ۸۲۱)، شبان

اگر خواهد شیر از بز نر دوشد. (همان، ص ۱۰۱۳)

۵. بُزْکِ مَمَرِ بَهَارِ أَبُوتِ، خَرَبَزَه وَ خِیَارِ أَبُوتِ **

ozak-mamer-bahár-abút-xarbeza-o-xiár-abútb

بزک نمیر بهار می‌یاد، خربزه با خیار می‌یا د.

فارسی: بزک نمیر بهار می‌آد/ کنبزه با خیار می‌آد. (امثال و حکم دهخدا، ج ۱، ص ۴۳۳)

۶. بَه أَشْتَرِ أَكْنَ دُومِتِ بَچِ وَ اَپَسِنِ أَكْتِ چِمِ مِسِ هَرِ كَسِنِ **

be-oštor-agan-dúmet-beče-vápasen-aget-čém-mese-har-kasen

به شتر می‌گویند چرا دُمت از پس است می‌گوید چه چیزم مثل همه کس است.

فارسی: به شتر گفتند شاشت از پس است گفت چه چیزم مثل همه کس است. (امثال و حکم دهخدا،

ج ۱، ص ۴۴۳)

۷. جِهَازِ هَوُوغُونِ بَهْ يَكِ دَرِيَا اَزَنْتِ، جِهَازِ هَمِ جَرَادُونِ نَهْ **

jeháze-havúyún-ba-yak-deryá-azent-jeháze-hamjarádún-na

جهاز هوووا به یک دریا می‌رود، ولی جهاز جاری‌ها نه.

هووغ: هوو

هم جَرادون: جاری، دو زن که همسرانشان با یکدیگر برادرند.

فارسی: رخت دو جاری را در یک طشت نمی‌شود شست. (امثال و حکم دهخدا، ج ۲، ص ۸۶۵)

۸. حَنِيرِشِ رَنگِي اَشْنينِ *

hanireš-rangi-ešnin

حنیر: حنا

فارسی: حنایش رنگی ندارد. (امثال و حکم دهخدا، ج ۲، ص ۷۰۳)

۹. خُدا بِي خَرِ اِشْدِي كِه شَاخِ نَشْدَا **

xodá-bey-xar-ešdi-ke-šáx-našdá

فارسی: خدا خر را دید، شاخش نداد. (امثال و حکم دهخدا، ج ۲، ص ۷۱۷)

۱۰. دَارِ خُدا صِدَايِ نِينِ هَرِ كِه بُخُوْتِ دَوَايِي نِينِ **

dáre-xodá-sedái-nin-har-ke-boxwat-davái-nin

فارسی: چوب خدا صدا ندارد هر که بخورد دوا ندارد. (امثال و حکم دهخدا، ج ۲، ص ۶۳۲)

۱۱. دَسْتُ خَوِ اَگَ بَه عَسَل بُکُنْم، تُو لُووَش بُکُنْم، کَکَم اَگَرَت*
 dasto-xo-aga-ba-asal-bokonom-tú-lowěš-bokonom-kakom-ageret
 اگر دستم را آغشته به عسل کنم و در دهانش بگذارم، بازهم گازم می گیرد.

۱۲. دُور اَز اَشْتَر بُخَا وَ خُووِ خَش بُکُن*
 dúr-az-oštor-boxá-o-xowe-xaš-bokon
 دور از شتر بخواب و خوش بخواب.
 فارسی: دور از شتر بخواب خواب آشفته مبین. (امثال و حکم دهخدا، ج ۲، ص ۸۳۵)

۱۳. شْتَر تُو خُو اَدِیْتَا پَنَبَه دَانَه**
 šotor-tú-xow-binad-panba-dána
 شتر در خواب بیند پنبه دانه
 فارسی: شتر در خواب بیند پنبه دانه. (امثال و حکم دهخدا، ج ۲، ص ۱۰۱۸)

۱۴. شِیر اَمْتَنَدَا، کَاسَه اَفَرِسْتَم مَاسْت اِشَاد*
 šir-omnatdá-kása-aferestom-mást-ešáde
 شیرم ندادی کاسه می فرستم ماستش بده.
 فارسی: خودم آمدم ندادی، نوکرم را فرستادم بده. (امثال و حکم دهخدا، ج ۲، ص ۷۵۶)

۱۵. کَدَخْدَا بَگِیْن وَ دِه بَچَاپُون*
 kadxodá-begin-o-deh-bečápún
 کدخدا را ببین و ده را غارت کن.
 فارسی: با کدخدا بساز ده را بتاز. (امثال و حکم دهخدا، ج ۱، ص ۳۶۶)

۱۶. مُشْک نَه کُت نَارِد شَنَگ بَه دُوم خُو اَبَنَدِت**
 mošk-na-kowt-náred-šéng-ba-dúme-xo-abandet
 موش داخل سوراخ نمی رود جارو به دمش می بندد.
 مُشک: موش
 کُت: سوراخ، روزنه، محل زندگی جانوران خیلی کوچک

سَنگ: شاخه‌های خاردار درختانی چون کُنار کَرَت، درمون عقرب و... که جهت محصور کردن مزارع و باغات استفاده می‌کنند، (مانند سیم خاردار)
فارسی: موش به سوراخ نمی‌رفت جاروب به دمش بست. (امثال و حکم دهخدا، ج ۴، ص ۱۷۵۶)

۱۷. موی هر وکت اهُو بگیری تازَن*

movi-har-vakt-e-how-begeri-tazan

فارسی: ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است. (امثال و حکم دهخدا، ج ۳، ص ۱۳۹۶)

۱۸. هر که خیار آخوت، پا لرزی هم آنینت*

har-ka-xiyar-axowt-pa-larzi-ham-aninet

خیار: خربزه

فارسی: هر که خربزه خورد، به پای لرزش نریزست. (امثال و حکم دهخدا، ج ۴، ص ۱۹۵۵)

۱۹. هَنو پی دوماژن خَبری نین، پی گوو هویج اکوبیدن*

hanu-pi-domaron-xabari-nin-pi-gowwo-haveyj-akubiden

هنوز در منزل داماد خبری نیست در منزل عروس هویج می‌کوبند.

دومار: داماد

گوو: عروس

فارسی: آب ندیده موزه کشیدن. (امثال و حکم دهخدا، ج ۱، ص ۱۴)، خانه‌ی عروس، عروسیست، خانه‌ی داماد خبری نیست. (همان، ج ۲، ص ۷۱۵)

۲۰. یک گَنوغ سَنگی نَه چا اَکَرِدِت که صد تا عاقل ناتونن دَر بیارن*

yak-ganuy-sangi-na-ča-akardet-ke-sadtá-áqel-nátúnen-dar-beyáren

یک دیوانه سنگی را به چاه می‌اندازد که صد عاقل نمی‌توانند در بیاورند.

گَنوغ: دیوانه

فارسی: یک دیوانه سنگی به چاه اندازد و صد عاقل بیرون نتوانند آورد. (امثال و حکم دهخدا، ج ۴،

ص ۲۰۴۴)

نتیجه گیری

در بررسی‌های انجام شده بر روی آن دسته از ضرب‌المثل‌ها که شکلی بومی به خود گرفته‌اند در می‌یابیم که در این دو منطقه از مناطق کشورمان مثل‌ها از صورت فارسی خود به صورت بومی شده تغییر یافته و بعد از این تحول مورد استفاده قرار می‌گیرند این مسئله شاید به آن دلیل باشد که مردم در هر منطقه به سنت‌های اصیل خود پایبندند و به دنبال آن هستند که این سنت‌ها را نگاه داشته و به آیندگان انتقال دهند.

مکالمه‌ی مردم هر منطقه به گویش بومی خود باعث حفظ آن گویش و اعتلای فرهنگی آن منطقه می‌شود و مردم به همین علت سعی بر آن دارند تا فرهنگ اصیلشان را با گویش محلی و بومی خود به آیندگان بسپارند.

منابع و مأخذ

۱. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳)، امثال و حکم دهخدا، چاپ پنجم، تهران، انتشارات امیرکبیر
۲. سعیدی، سهراب (۱۳۸۶)، فرهنگ مردم میناب، چاپ اول، تهران، نشر ائلسن
۳. قتالی، سید عبدالجلیل (۱۳۸۶)، مجموعه ضرب‌المثل‌های مشهور بندر خمیر، چاپ اول، قم، انتشارات آگاه
۴. نعیمی، منصور (۱۳۸۶)، فرهنگ جامع هرمزگان، چاپ اول، مشهد، نشر سنبله